مسلخ معنا در هجوم اعداد و کالبدشکافیِ یک سقوط اخلاقی

نویسنده: دکتر عبدالرضا عشقی‌پور

تاریخ انتشار: 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



در ستایشِ «جان» و در نکوهشِ «آمار»؛ تأملاتی بر فاجعه‌ی ایران (۲۰۲۶-۲۰۲۵ میلادی)

وقتی اشک‌های غلطان بر گونهٔ دوست عزیز و فرهیخته‌ام را از پشت گوشی تلفن حس کردم، رنج و دردی که از میان گذر واژگانش به من منتقل شد، مرا بر این باور رساند که ننویسم تا شاید از گسترش ابعاد این رنج جانکاه بکاهم؛ امّا در عصرِ «انفجار اطلاعات» و «انقراض احساس» و در جهانِ پُرشتابِ امروز، ما در میانه‌ی یک پارادوکسِ هولناک زیست می‌کنیم. در حالی که فیبرهای نوری، خبرِ فروریختنِ سقفِ آسمان بر سرِ یک ملتِ شریف را با سرعتِ نور به دورترین نقاط سیاره مخابره می‌کنند، وجدانِ بشری به شکلی بی‌سابقه دچار «کُندی» و «رخوت» شده است. گویی واقعیت، پیش از آنکه در وجدانِ بیدارِ ما ته‌نشین شود، در دستگاه‌های فرستنده و گیرنده تکه‌تکه شده و به صورت کدهایی بی‌روح در می‌آید که تنها وظیفه‌شان پر کردنِ خلأ لحظه‌ایِ کنجکاوی است و بس!

پس من می‌نویسم! آنچه در دسامبر ۲۰۲۵ و ژانویه ۲۰۲۶ میلادی بر خاکِ تفتیدهٔ ایران گذشت، تنها یک «بحران سیاسی» یا یک «گزارش میدانی» نبود؛ یک «گسست هستی‌شناختی» در معنای انسان بود. وقتی از کشتارِ جمعی بیست‌هزار تا بیش از پنجاه‌هزار انسان در عرضِ تنها چهل و هشت ساعت سخن می‌گوییم، زبان در دهان می‌گندد و

گوش کر می‌شود!

اما پرسش جان‌کاه اینجاست: چگونه است که این حجم از «توحشِ عریان»، در ترازوی افکار عمومیِ غرب، سبک‌تر از یک توافق‌نامه‌ی اقلیمی پاریس و یا فقط یک مطالبهٔ صنفی در خیابان‌های ایران وزن می‌شود؟
ادامهٔ این مقاله، تلاشی است برای فهمِ این سکوت و واکاویِ فرآیندی که در آن، «فاجعه» به «آمار» تبدیل شده و همچنان می‌شود.
بیایید باهم آناتومیِ سرکوب اسلامی؛ یعنی وقتی تاریکی «سیاست» می‌شود را بررسی کنیم.

ویدیوهای رسیده از ایران (پیش از قطع کامل اینترنت) تصویری از یک «وحشتِ مهندسی‌شده» را به نمایش می‌گذاشتند. قطعِ اینترنت در این مقیاس، تنها یک اقدامِ امنیتی نبود؛ بلکه ایجادِ یک «خلاءِ وجودی» بود تا در سکوتِ آن، ماشینِ کشتارِ سپاه و بسیج منفور بتواند بدونِ شاهد، به وظیفه‌ی ذاتیِ خود عمل کند. این «سکوتِ شبح‌وار»، مقدمه‌ای بود بر «توحشِ خالص» اسلامی این جانیان.



گزارش‌های تکان‌دهنده‌ای که از بطنِ این تاریکی به بیرون درز کرد، فراتر از توانِ درکِ بشری است. شلیکِ هدفمند به سر و گردن، استفاده از سلاح‌های جنگی در کوچه‌های باریک و بن‌بست، و از همه هولناک‌تر، تعقیبِ زخمی‌ها در بیمارستان‌ها و کشتار بیماران. رژیمی که برای تحویلِ پیکرِ بی‌جانِ فرزندان، از والدینِ داغدار «پولِ گلوله» طلب می‌کند، در واقع در حالِ اعلامِ یک مانیفست است: «ما نه تنها جانِ شما را می‌ستانیم، بلکه هزینه‌یِ این سلبِ حیات را نیز از جیبِ خودتان تامین می‌کنیم.» این اوجِ رذالتی است که در آن، استبداد به یک تجارتِ خونین تبدیل شده است. «این یعنی استحاله‌ی درد قلب به عدد.»

دلیل این‌که چرا استالین پیروز شد این است که، ژوزف استالین، قصابِ قرن بیستم، جمله‌ی معروفی دارد: «مرگِ یک نفر تراژدی است، مرگِ میلیون‌ها نفر امّا آمار است.» امروز، گویی جهان به شکلی هولناک با این منطق به صلح رسیده است. وقتی عدد از هزار می‌گذرد و چهار رقمی می‌شود، ذهنِ انسان که از درکِ ابعادِ فاجعه ناتوان می‌ماند، به مکانیزمِ «دفاعیِ بی‌تفاوتی» پناه می‌برد و سعی در فراموشی دارد. هر یک از آن جانِ شیفته (بیش از پنجاه‌هزار نفر)، یک «منِ

منحصربه‌فرد» بودند. هر کدام، لبخندی بودند که دیگر تکرار نمی‌شود، نجوایی که در گلو بریده شد و جهانی بودند که فروپاشید. اما ماشینِ رسانه، این «تراژدی‌های یگانه» را می‌گیرد، صیقل می‌دهد و آن‌ها را به صورتِ نمودارهای میله‌ای و اینفوگرافیک‌های شکیل و زیبا به خوردِ مخاطبی می‌دهد که میان دو جرعه قهوه، نمایشگرِ گوشی‌اش را با کنجکاوی سطحی ورق می‌زند. این «تقلیل‌گراییِ عددی»، بزرگترین جنایتی است که در حقِ قربانیان صورت می‌گیرد؛ چرا که جان فدایان ایرانی را برای بار دوم، ولی این‌بار در گورستانِ آمار دفن می‌کند، و این همان نمایشِ خیانتِ رسانه‌های اجتماعی و مسخِ رنج اروپایی است.

ما در عصرِ «دیکتاتوریِ لایک» زندگی می‌کنیم. رسانه‌های اجتماعی که قرار بود صدای بی‌صدایان باشند، اکنون به کارخانه‌ی «حس‌زدایی» بدل گشته‌اند. الگوریتم‌های اینستاگرام و تیک‌تاک، تصویرِ پیکرِ غرقِ در خونِ یک جوانِ معترض را در کنارِ تبلیغاتِ لوازمِ آرایشی یا ویدیوهای رقص قرار می‌دهند. این «هم‌جواریِ وقیحانه»، فاجعه را از «عمقِ جان» به «سطحِ چشم» می‌راند. واکنشی که از سوی جهانِ نظاره‌گر به‌خصوص اروپا صادر می‌شود، در حدِ یک «همدلیِ مجازی» باقی می‌ماند. هشتگ‌ها، جایگزینِ کنش‌های واقعیِ دیپلماتیک شده‌اند. این «کنش‌گریِ کاذب» به مخاطب حسِ کاذبِ انجامِ تکلیف می‌دهد، در حالی که در واقعیت، هیچ لرزه‌ای بر اندامِ کثیف عاملانِ اسلامی جنایت نمی‌افتد. استبداد منحوس می‌داند که طوفان‌های توییتری به سرعت فروکش می‌کنند و آنچه باقی می‌ماند، سکوتِ قبرستان و آماری است که هر روز در پوشه‌های حقوق‌بشری فرو می‌رود و بایگانی می‌شود. امّا عاملانِ شرورِ جنایت نمی‌دانند که طوفان اصلی در راه است و سیل عشق به زندگی، بنیان «کنش‌گری کاذب» اینان را برخواهد کند و با خود به ته گل و لای تاریخ فرو خواهد کشاند.

بخشِ شرم‌آورِ این قصه، نقشِ دولت‌های مدعیِ دموکراسی، و در راسِ آن‌ها آلمان است. آلمان نه یک ناظرِ بی‌طرف، بلکه طی دهه‌ها، یکی از ستون‌هایِ استوارِ حفظِ نظامِ حاکم بر ایران بوده است. مفهومِ فریبنده‌ی «گفتگوی انتقادی» که در دهه‌ی ۹۰ ابداع شد، چیزی نبود جز یک «مجوزِ اخلاقی» برای ادامه تجارت با ملاهای جنایتکار به بهایِ خونِ آزادی‌خواهان و رزمندگان راه دموکراسی. تحویلِ تکنولوژی‌های نظارتیِ نوکیا–زیمنس در سال ۲۰۰۹ و ایجاد سازوکارِ «اینستکس» برای دور زدنِ تحریم‌ها، پیامِ واضحی به تهران بود: «ما در تریبون‌ها از حقوق بشر می‌گوییم، اما در پشتِ پرده، پایداریِ بازارهای کثیف و خونین شما برای ما حیاتی‌تر است.» وقتی سیاستمدارانی چون کلودیا روت یا فرانک والتر اشتاین‌مایر، با لبخند به استقبالِ نمایندگانِ این ماشینِ سرکوب می‌روند، در واقع در حالِ مالیدنِ خونِ قربانیان بر دستانِ دیپلماسیِ اروپایی هستند. آلمان باید از خود بپرسد: «قیمتِ هر لیتر خونِ ایرانی در بازارهای برلین چند است؟»



از منظر حقوقی، آنچه در ایران رخ داد، مصداقِ بارزِ «جنایت علیه بشریت» است. شکنجه‌های قرون‌وسطایی، تجاوزهای سیستماتیک برای درهم‌شکستنِ مقاومتِ زنان و اعدام‌های فراقضایی، همگی نقضِ قواعدِ آمره هستند. اما حقوقِ بین‌الملل در تالارهای قدرت، «اَخته» شده است. به جای اعمالِ «صلاحیت جهانی» برای بازداشتِ جنایتکاران منفور، سازمان‌های بین‌المللی به صدورِ بیانیه‌هایی با واژگانِ «عقیم و نازا» بسنده می‌کنند. وقتی قانون به جای آنکه شمشیرِ عدالت باشد، به سپری برای «مصلحت‌گرایی» تبدیل می‌شود، دیگر نمی‌توان از «نظمِ مبتنی بر قانون» سخن گفت. این یک فروپاشیِ اخلاقی در ابعادِ جهانی است.

چرا خیابان‌های اروپا برای هر چیزی لبریز از جمعیت می‌شود، جز برای کشتارِ هزاران نفر در ایران؟! پاسخ در «جغرافیای گزینشیِ همدلی» نهفته است. در ذهنِ بسیاری از ناظرانِ غربی، خاورمیانه به صورتِ پیش‌فرض، مکانی برای «خشونتِ اجتناب‌ناپذیر» تعریف شده است. این نگاهِ نژادپرستانه‌یِ پنهان و آشکار، باعث می‌شود که خونِ انسانِ شرقی، «ارزان‌تر» از انسانِ غربی قیمت‌گذاری شود. ما با نوعی «آپارتایدِ عاطفی» در قالب تمدن‌گرایی و حقوق بشر روبرو هستیم. وقتی مرگِ هزاران نفر در ایران به جای برانگیختنِ «خشمِ مقدس»، تنها منجر به «تولیدِ انبوهِ غصه» در فضای مجازی می‌شود، یعنی ما انسانیتِ و انسان بودنِ قربانی را به رسمیت نشناخته‌ایم و نمی‌فهمیم.

تلاش ما ایرانیان غیرتمند برای بازپس‌گیریِ معنا در عصرِ تاریکی است. برای آنکه، این فاجعه به آمار تبدیل نشود، باید علیه این «تاریکیِ مدرن» قیام کرد. هر عدد در آمارِ (بیش از پنجاه‌هزار نفر) جان‌فدایان ایرانی، یک فریادِ ناتمام است. صلح‌طلبی در برابرِ توحش، نه یک فضیلت، بلکه نوعی «همدستی» اروپا است. ایران در سال ۲۰۲۶ میلادی، نه یک خبر، که تصویری بود در برابرِ جهان؛ تصویری که زشتیِ بی‌تفاوتی و ریاکاریِ اروپا را به وضوح نشان داد. اگر امروز چشمان‌تان را بر این «مسلخِ معنا» ببندید، فردا که نوبت به شما برسد، هیچ آماری برای تسلای بازماندگان‌تان کافی نخواهد بود. زمانِ آن رسیده که حقوقِ بین‌الملل را از کتابخانه‌هایتان به خیابان‌ها بازگردانید و سیاستمدارانِ غربی بفهمید که با خون، نمی‌توان تجارتِ پایدار کرد. حقیقتِ ایران، در گلویِ دریده شده‌یِ نسلی است که نخواست و نمی‌خواهد «عدد» باشد، بلکه می‌خواهد «انسان» بماند و «انسان» زندگی کند.

ایرانِ سال ۲۰۲۶ میلادی، آیینه‌ای است که در برابرِ چشمانِ جهان گرفته شده است. این آیینه، نه تصویرِ ایران، بلکه

تصویرِ واقعیِ «نظمِ نوینِ جهانی» را نشان می‌دهد: نظمی که در آن تجارت بر جان ترجیح دارد، «لایک» بر «کنش» برتری می‌یابد و «حقوق بشر»، تنها یک فانتزیِ شیک برای شب‌هایِ گالاست. اگر امروز اجازه دهید که خون‌های ریخته شده در تمام شهرهای ایران به «بایگانیِ آمار» بپیوندند، یعنی پذیرفته‌اید که انسانیت در جهان شکست خورده است. شما نباید بگذارید فاجعه به آمار تبدیل شود. هر عدد، یک «فریاد» است. هر شماره در لیستِ جان‌فدایان، یک «عهد» است بر گردنِ شما که تا روزِ دادرسی، لکنت زبان نگیرید، نلرزید و سکوت نکنید.

پایان سخن آن‌که آلمان و جهان باید بدانند: میانِ شما و توحش اسلامی، تنها یک مرزِ باریک وجود دارد و آن «مسئولیت‌پذیریِ اخلاقی» است. اگر این مرز فرو بریزد، فردا تمامِ جهان به یک «اتاقِ تاریکِ بزرگ» تبدیل خواهد شد که در آن، تنها صدایِ لایک‌هایِ مجازی و شلیکِ گلوله‌هایِ واقعیِ بسیجی‌های آلمانی به گوش خواهد رسید!